

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: یاری پیامبر و امام، اقدامی در جهت تفکیک حق و باطل

ایجاد انگیزه :

ارتباط و آمیختگی جبهه حق و باطل بسیار وسیع و گسترده است، به طوری که دستگاه شیطان قدرت و سوسه کردن و نفوذ در جبهه حق را پیدا کرده است. یعنی همیشه اینگونه بوده است که امکان می یافتند تا حتی جامعه مؤمنین را تحریک و سوسه کنند و افکار را تغییر دهند. در نتیجه این آمیختگی سنگین موجب انتقال صفات و اخلاق و ... می شود.

متن و محتوا :

این همان است که امروزه در زندگی خودمان و خصوصا در دنیای معاصر مشاهده می کنیم که دستگاه شیطان، تمدن گسترده و همه جانبه ای را به پا کرده است، که دارای لایه های عمیق می باشد و همه جنبه های زندگی ما را برنامه ریزی کرده است؛ از اوان تولد تا مرگ. برای نوزاد قبل از تولد برنامه ریزی کرده است که چگونه به دنیا بیاید، سپس چگونه به مهد کودک سپرده شود، دوران اشتغال و پایانش چگونه باشد، دوران بازنشستگی و کهنسالی به چه صورتی باشد و بعد هم اتاق مرگ و تجزیه و ایزوله شدن. همچنین برای خوراک و پوشاک و مسکن و سایر زوایای زندگی ما نیز تدبیر کرده اند. در نتیجه به دنبال این هستند که نفوذ کرده و ما را تحت تاثیر قرار دهند، تا ما نیز مثل آنها زندگی کنیم و مانند آنها به دنیا بیندیشیم و تدبیر کنیم. همانطور که می بینید، به آنها اجازه داده شده و ما تحت نفوذ فرهنگ آنها هستیم. اگر به اطراف خود نگاه کنیم و آن را با صد سال قبل مقایسه کنیم، کاملا این نفوذ در لایه های مختلف جامعه و حیات اجتماعی ما پیداست. مثل آنها لباس می پوشیم، مثل آنها درس می خوانیم، مثل آنها فارغ التحصیل می شویم، مشاغل اجتماعی مان مانند آنهاست، مثل آنها خانه می سازیم، مانند آنها تغذیه می کنیم، سبک درمانمان مثل آنهاست و خیلی چیزهای دیگر.

نتیجه اینکه این معاشرت، مبدا انتقال فرهنگ و روش زندگی شده است. حال ما هستیم و چنین اختلاط وسیعی که البته همراه با حکمت است. یعنی برای کفار امکان اصلاح و برای مؤمنین امکان رشد فراهم می شود. خداوند متعال در قرآن، وقتی داستان فرعون و تسلط او را بر قوم موسی بیان می کند، تعبیری لطیف و سنگین به کار می برد: «يَذَّبِحُونَ أَبْنَاءَ كُفٍّ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُفٍّ»؛ فرزندان و پسران شما را ذبح می کردند و دختران و زنان شما را نگاه می داشتند. بعد می فرماید: «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»؛ این ابتلائی بزرگ از ناحیه پروردگار شماست. خیال نکنید که زمام امور از دست خداوند خارج است. از دل همین ابتلا است که رشد قوم موسی پیدا می شود و وارد مراحل بعدی می شوند.

البته کسانی که مسیر کفر را انتخاب می کنند، با این که مجبور نیستند، ولی خدای متعال ایشان را امداد می کند و این به نفعشان نیست و آنها از این امداد خوب استفاده نمی کنند. آنها می توانند برگردند و کفرشان را به ایمان تبدیل کنند، ولی اگر بازگشتند نباید تلقی شود که این فرصت و دولتی که به ایشان داده شده، به نفع آنهاست: «إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا». این فرصتی است که به ازدیاد اثم و گناه منتهی می شود و گناهانشان متراکم تر می شود.

خداوند در سوره مبارکه بینه از این داستان تفکیک سخن می گوید. تا اینکه در انتهای سوره به روشنی توضیح می دهد که یک جریان «خیر البریة» می شود و دیگری «شر البریة». آنها بهترین ها و اینها بدترین ها می شوند. اما سؤال اینست که این تفکیک چگونه اتفاق می افتد؟ و وظیفه ما در این دوران آمیختگی و اختلاط جبهه حق و باطل چیست؟ خداوند در همین سوره می فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ»، کفار و مشرکان - که کفار اعم از اهل کتاب و مشرکین هستند - منفک نمی شوند. که بعضی فرموده اند: از سنت منفک نمی شوند. یعنی خدا اینها را رها نمی کند.

جمعا ۵ یا ۶ معنا برای این آیه ذکر شده است که شاید مراد آیه این باشد که کفار، اعم از مشرکین و اهل کتاب از مؤمنین منفک نمی شوند؛ همان که در آخر سوره، مردم را دو دسته کرده و فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». بنابراین، کفار از جبهه مؤمنین انفکاک پیدا نمی کنند. در واقع آنها می خواهند که بر جبهه مؤمنین مسلط شوند و امت واحده ای درست کنند؛ امتی باشد تحت مدیریت آنها.

به عبارت دیگر: یک دستگاه، کفر و شیطان پرستی و دنیا پرستی است و یک دستگاه، ایمان به الله و خداپرستی. این دو دسته از هم جدا نمی شوند «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ». تا جایی که بینه به سراغ آنها می آید. این بینه ای که مؤمنین و کفار را از هم جدا می کند، چیست؟: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً». اولاً رسولی از جانب خداوند است. این نکته مهمی است که اگر کسی رسالت الهی نداشته باشد، امکان ندارد بتواند این اقدام بزرگ و اداره جبهه مؤمنین را انجام دهد. این حدیث نورانی را مرحوم حرانی از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل در تحف العقول نقل می کند: ای کمیل! اگر بر روی زمین، پیامبری نباشد (لو لم يظهر نبی) که از جانب خداوند باشد و اخبار غیبی در اختیار او باشد، «کان فی الارض مؤمن تقی»: مؤمن باتقوایی بر روی زمین هست.

«لکان فی دعائه إلی الله مخطئاً أو مصیباً»: اگر از طرف خود شروع کند و مردم را به سمت خدا دعوت کند. یا خطا کار است و یا به واقع اصابت می کند. «بل و الله مخطئاً»: به خدا قسم که این شخص خطا کار است و اشتباه می کند. «حتی ینصبه الله لذلک و یؤهله له»: تا خدای متعال او را برای این کار نصب کند. که اگر خداوند او را نصب کند، هر کسی گمان می کند که می تواند مردم را دعوت کند. آنگاه فرمودند: «یا کمیل الدین لله فلا یقبل

الله من أحد القيام به إلا رسولا أو نبيا أو وصيا»: دین امری مربوط به خداوند است و از کسی قیام کردن به آن پذیرفته نمی شود، مگر اینکه یا رسول باشد، یا نبی، یا وصی آن دو. «یا کمیل هی نبوه و رساله و إمامة»: این منصب نبوت، رسالت و امامت، مناصب الهی است. «و لیس بعد ذلک»: بعد از این مردم به دو دسته تقسیم می شوند و از آن خارج نیستند. «إلا موالین متبعین أو عامهین مبتدعین»: یا موالیات دارند و تبعیت می کنند و یا در حیرت و نابینایی و کوری و بدعت هستند. «إنما یتقبل الله من المتقین»: خدا متعال تنها از متقین قبول می کند. سؤال اینست که در اینجا منظور از تقوا چیست؟ یعنی کسی بی جهت، زیر بار این مسئولیت نرود. اگر خداوند رسولی قرار داده و به او رسالتی داده است و او را اهل این کار کرده است، نبی و امامی هستند که تنها ایشان حق دارند که به این کار اقدام کنند. بعد از ایشان بقیه باید تبعیت کنند و راه مستقلی وجود ندارد و کسی حق ندارد، مستقل از انبیاء و اولیاء الهی دعوت بکند.

پس نکته اول این شد که بین جبهه حق و باطل آمیختگی پیچیده ای وجود دارد که بر اساس روایات ما، از قبل از این عالم شروع شده است و در این دنیا ادامه دارد و تا دوران ظهور و قیامت نیز استمرار دارد؛ تا این تفکیک به مرحله نهایی خود برسد. نکته دوم هم اینکه این کار به دست رسولی از جانب خداوند انجام می شود.

در حدیثی نورانی دارد که شخصی مولایی داشت که تصمیم گرفته بود او را به قتل برساند و لذا فرار کند. آمد خدمت امام صادق علیه السلام و شکایت کرد که این شخص می خواهد بی جهت مرا به قتل برساند. حضرت فرمودند: برو سلام مرا به او برسان و بگو امام صادق فرمودند: به خاطر من از او بگذر. همین که داشت برمی گشت، کسی از اهل بصیرت (متوسم) که در چهره شخص سرنوشت شخص را می خواند را دید و گفت: کجا می روی؟ هر چه به این دست و پا نگاه می کنم، به طرف مرگ خودت می روی. این مسیر، مسیر شایسته ای نیست. بعد گفت حالا زبانت را ببینم. آری، بر روی این زبان مأموریتی است که اگر بر کوه زده شود، کوه متلاشی می گرد. خیالت راحت باشد و برو. بنده پیش مولا رفت و دید بساط را فراهم کرده. گفت: با پای خودت آمدی.

بنده گفت: قبل از اینکه مرا به قتل برسانی، حرفی دارم. امام صادق سلام الله علیه سلام رساندند و گفتند: مرا ببخش. گفت: خود آقا فرمودند؟ گفت: آری. سپس گفت: من مجازات تو را عفو و تو را در راه خدا آزاد کردم.

ملاحظه بفرمایید مأموریت یعنی این. هر چه از طرف خود صحبت کند، فایده ندارد ولی وقتی مأموریت از طرف مولا باشد، زبان نفوذ پیدا می کند.

وقتی آن رسول را می فرستند با امکاناتی ارسال می شود؛ به او صحف مطهره و کتب قیمه می دهند. که صحف مطهره به قرآن تفسیر شده است (البته گاهی هم به امام تفسیر شده است) و کتب قیمه به آیین پایداری که قوام جامعه انسانی به دست اوست.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»: هدایت و دین حقی را با او همراه کرد، که این هدی و دین حق قرآن است. دین حق همین ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. او را با کتاب و همراه آدم می فرستند: «هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ».

وقتی آن رسول می آید، برای تفکیک چه می کند؟ «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»: تلاوت و اقداماتی که نتیجه این تلاوت است انجام می دهد. که تلاوت کتاب، معنای گسترده ای دارد. یک معنایش اینست که آیات را بر مردم تلاوت می کند. تلاوت رسول با تلاوت ما فرق می کند. وقتی ایشان تلاوت می کند، عالم متحول می شود.

شیطان جبهه حق را رها نمی کند و تنها با آمدن رسول است که شیاطین مجبور می شوند جبهه خود را تغییر و تفکیک کنند. سپس صحبت از چیز دیگری می شود که بعضی بزرگان و مفسرین، آنها را به یک جا بر می گردانند و آن مسأله تفرقه است: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ». کسانی که به آنان کتاب عطا شده است که اعم از اهل کتاب هستند؛ چرا که به عده ای اهل کتاب و عده ای اهل کتاب نیستند. «إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ»: تفرق آنها هم بعد از بینه بوده است. بعضی مفسران گفته اند که تفکیک و تفرقه یک چیز است. اما شاید داستان تفرقه غیر از تفکیک باشد. عموماً آن تفرقه ای که در امت اتفاق افتاد، بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بر سر وصی و جانشین حضرت بود. تا وقتی رسول بود، مؤمن و منافق دور هم بودند. ولی وقتی این رسول از دنیا می رود، کار درباره اوصیاءش به تفرقه می انجامد. کسانی که محور ائتلاف در امت هستند، اوصیاء و ائمه علیهم السلام هستند که در بیانات خود معصومین آمده است: «بِمَوَالَاتِكُمْ عَلِمْنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمَوَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفِرْقَةُ». ظرفیت امام، ظرفیت ائتلاف یک امت است. او حبل متینی است که گفته اند دور او جمع شده و تفرقه نکنید. اوست که می تواند امت اسلامی را به وحدت برساند. که این امام منصوب از طرف خداوند، غیر از کتاب و رسول است. کتاب و رسول می آیند و صف های مشرکین و کفار از مؤمنین جدا می شود. ولی کسی که درون جبهه مؤمنین می تواند همه را منسجم کند و مؤمنین، پیرامون او به وحدت برسند، امام است: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا». ایجاد الفت یک کار عادی نیست و هر کسی بتواند محور ائتلاف باشد، بلکه باید ظرفیتی داشته باشد که بتواند قلوب را جمع کند و او کسی جز وجود مقدس امام علیه السلام نیست.

در ضمن این آیه شریفه خدای متعال می فرماید: «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»: کفار گمان باطلی دارند و می گویند تو پیغمبر نیستی و از طرف خود سخن می گویی. بگو: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: من دو شاهد برای رسالت خود دارم: یکی خدای متعال و دیگری کسی که علم الکتاب در نزد اوست. حال اینکه چگونه شهادت این دو کفایت می کند، مفسرین توضیح داده اند. در ذیل این آیه، سلمان از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: «من عنده علم الکتاب» کیست؟ فرمود: من هستم. بعد حضرت فرمودند: نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خدای متعال وسیله ای خواست که وسیله ای بین او و امتش باشد. امت بتواند از طریق او به

رسول برسد. بتواند حقایقی که در محضر رسول خدا بود را دریافت کند. فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ ما شما را امت وسط قرار دادیم که شما شاهد بر مردم باشید و رسول شاهد بر شماست. در روایات آمده که امت وسط ما هستیم. ما هستیم که شاهد بر مردم می باشیم. رسول شاهد بر ما و ما شاهد بر امت هستیم. خدای متعال آن وسیله اتصال بین امت و پیامبر را وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بنی اسرائیل ۷۳ فرقه می شوند و امت من نیز همینطور است. بعد از اینکه رسول و کتاب او آمد، آنها را فی الجمله قبول کردند، ولی این برای اینکه دور رسول بمانند و با او مسیر را طی کنند کافی نیست و به عروه الوثقی نیاز دارد. بنابراین، دو سنت تفرقه و تفکیک اتفاق افتاد. تفکیک بر سر رسول و تفرقه آنست که در امت آن رسول پیدا شد. حضرت آمدند صف مسلمانان را جدا کردند، ولی بعد از ایشان درباره وصی تفرقه ایجاد شد و این آزمایش سختی است: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ».

نکته دیگری که در این سوره اشاره می شود، اینست که دعوت پیامبر به چه چیزی است؟ می فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ». چند دستور است که به یک دستور می گردد. همه مأموریتی است که پیامبر آورده و می خواست مردم را حول آن جمع کند. این دین برای کفار هم آمد، ولی آنها متفرق شدند. مأموریت رسول آنست که «لیعبدوا الله»؛ به توحید و عدم پرستش غیر خدا دعوت کند. «مخلصین له الدین حنفاء»: اخلاص در دین داشته و حنیف باشند. «یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة». اینها دو دستور اصلی بعد از توحید و عبودیت است. اقامه صلاه، اقامه ذکر الهی است. وقتی نماز برپا شد، همه امور دیگر در ذیل آن تعریف می شود. اگر عمود دین که صلاه است بر پا شد، دیگر مردم زیر خیمه دین زندگی می کنند، منزل و اداره شان هم مسجد می شود.

معصومین علیهم السلام نیز در مأموریتشان بر روی این دو اصل تأکید کردند. «أشهد أنك قد أقممت الصلاة و أتيت الزکاة»؛ چرا که طرق تحقق دینی که خدا به آن دعوت می کند، همین دو چیز است و معلوم نیست که اقامه صلاه و اعطاء زکات در عرض بقیه فروع باشد والا اینجا باید بقیه فروع هم گفته می شد.

شاید معنای اعطاء زکات، این باشد که کسی که اهل بندگی خدا و اخلاص و اقامه صلاه هستند، روابطشان با مؤمنین می شود زکات. از خدای متعال می گیرد و به دیگران می بخشد. ارتباطش با خداوند نماز است و با بندگان خدا، زکات. این زکات هم عرض عریضی دارد و تنها به آن زکاتی که در رساله ای عملیه آمده، اطلاق نمی شود. در بعضی آیات دارد که نفاق به زکات معنا شده است. نیز فرمود: «لکل شیء زکات». بنابراین زکات، تنها زکات مالی نیست.

البته سؤالی را یهود مطرح کردند که چرا به کسی ببخشیم؟ اگر خدا می خواست با آن خزانه بی انتهایش خود به آنها عطا می کرد! ولی نگاه دین این است که رشد ما، در همین زکات است. اگر ما از یک دست از خدا نگیریم و با دست دیگر تحویل ندهیم، رشد نمی کنیم: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ»؛ کسی که در راه خدا انفاق می کند، مثل حبه بذری است که شکوفا می شود.

اینکه به زکات، زکات می گویند از این جهت است که مایه تذکیه و رشد و شکوفایی و طهارت نفس است: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ»؛ پیامبر ما! از اینها صدقه بگیر که موجب طهارت آنها می شود. مالشان را به شما می دهند و جانشان پاک می شود و این رابطه متقابل هم در مسیر رشد عمومی است. مؤمنان از علمشان، مالشان، قدرتشان، عرض و آبرویشان در راه خدا خرج می کنند و به این صورت جامعه مؤمنین به جامعه ای رشد یافته تبدیل می شود.

پس دین قیمه ای که نگهبان جامعه اسلامی است و با او جامعه حفظ می شود «و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين». ایشان به اخلاص دعوت شده اند. و اخلاص هم اینگونه نیست که اگر خدا را نپرستیم، آزاد از بندگی هستیم. انسان ناچار از بندگی است. فقیر که نمی تواند بندگی نکند. اگر خدا را بندگی نکرد، عبد طاغوت و شیطان می شود و راه سومی وجود ندارد. اخلاص در دین، به این معنا است که شخص با همه وجود به دنبال امامی حرکت کند که خدا او را امام قرار داده است: «لا دين لمن دان بولاية إمام جائر ليس من الله، و لا عتب على من دان بولاية إمام عدل من الله». این حقیقت دین داری و آنست که به آن دعوت شده ایم؛ اخلاص در توحید و اخلاص در ولایت. یعنی خداوند به ما فرموده که برای اینکه راه خدا را بروید، امامی برای شما قرار داده ایم و با تمام وجود دنبال او بروید. لذا مراقب باشید که نه مطلقاً غیر خدا را بپرستید و نه حتی شرک خفی داشته باشید.

حال در آن تفکیکی که عرض شد، چند نکته وجود دارد. یکی اینکه حتماً باید بر محور رسول و امام باشد و اگر این دو نباشند، امکان ندارد که بتوانیم از کفار جدا شویم و از سلطه آنها بیرون بیاییم. آنها خیمه ظلمت خود را گسترده اند: «كَظَلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ». هر کجا رسول و امام نباشد، شیطان است. آن چیزی که جدا می کند، بینه است و بینه خدا هم رسول است. اگر به جای انبیاء، طبقه دیگری و به جای اوصیاء الهی هم طبقه دیگری بودند، تلقی شان این بود که اگر فلان کار انجام بشود، حق واضح می شود و همه صفها از هم جدا می شود. ولی اینطور نیست. بلکه تنها کسی می تواند این کار را انجام دهد که بینه رسول باشد. بله، اگر کسی متصل به رسول خدا شد و دعوت او را قبول کرد و تولی او را پیدا کرد، ممکن است به حدی از نورانیت رسیده باشد که خودش بینه شود؛ همانطور که در جریان هدایت همین است. در آیه نور می فرماید: رسول، مثل نور خداست، خانه های پیامبران، خانه های نور است. اگر کسی خود را به پیغمبر رساند، هدایت می شود و چراغی می شود که عالم را روشن می کند. در برخی روایات هم آمده که مؤمن هم مشکات انوار می شود. و برای همین فرمودند: در غیبت ما، نور ما را از مؤمن بگیرد. مثل مؤمن به ما، مثل ماه به خورشید است. چطور شما در شب که خورشید نیست، نور خورشید

را از ماه می گیرید. مؤمن متصل به پیامبر خدا و امام تطهیر شده و نورانیت امام در او تجلی پیدا می کند. خود او خورشید عالم افروز و بینه می شود. عمل و اقدام و قولش بینه می شود.

سپس فرمود: «المؤمن يتقلب في خمسة من النور»؛ همه تحولات مؤمن در وادی نور است. «مدخله نور و مخرجه نور»: ورود و خروجش نورانی است. «علمه نور و كلامه نور و منظره يوم القيامة إلى النور». در این دنیا هر وادی را که طی می کند، وادی نور است. در عالم آخرت نیز وادیش وادی نور است. بله، مؤمن کسی است که متصل به امام می باشد و از علوم و معارف ائمه برخوردار است. کارش به جایی می رسد که «هم و الله ينورون قلوب المؤمنین».

«لنور الإمام في قلوب المؤمنین أنور من الشمس المضيئة بالنهار»: نور امام در وجود او، از خورشید آشکارتر است. لذا بقیه باید از او نور بگیرند. ایشان با اقدامات خود، این دو مسیر را جدا می کند. بر پیامبر، قرآنی نازل شده است که هم آن را تلاوت می کنند و هم آن قرآن را در عالم محقق می کنند. وقتی این قرآن توسط پیامبر و امام محقق شود، بینه آشکار می گردد. همانطور که از سوی دیگر کفار اقداماتی می کنند، اغوا می کنند و فضا را آلوده می سازند. خدا رحمت کند استاد عزیزی داشتیم که می فرمود: اینکه در فلان فیلم نشان می دهد که شخصی در فلان کشور اروپایی از طبقه بیستم، در زمستان ماشین آخرین سیستم خود را روشن و گرم می کند و بعد سوار می شود، شبیه اش برای اسلام از شبیه ابن کمونه سخت تر است. این شبیه کارآمدی اسلام است.

یعنی او تمدن درست می کند. نیاز مصنوعی درست می کند. مثل اینکه شخص را معتاد به مواد مخدر می کنند و بعد هم انواع مواد مخدر را در اختیارش می گذارند. یا اینکه او را به مواد الکی معتاد می کنند و انواع خمر را در اختیارش می گذارند. همه اینها نیاز مصنوعی است، ولی در عین حال از خود کارآمدی نشان می دهد. خلاصه اینکه با اقدامات خود در قلوب و افکار و اعتقادات، تسلط و نفوذ پیدا می کنند و آنها را سست می کنند. انبیاء هم که می آمدند، اینطور نبود که تنها استدلال کنند. بله، بخشی از کار آنها استدلال بود. ولی یک مجموعه اقداماتی دارند که رسول می شود بینه. حال تکلیف ما نیز روشن است که باید اقداماتی بکنیم که در معارف ما آمده و آن جمع شدن بر محور امام اول است. یعنی باید تبری داشته باشیم، لعن داشته باشیم: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا». از آنها تبعیت و اطاعت نکنید: «فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِ جِهَادٍ كَبِيرًا». در مقابل آنها بایستید و درگیری عظیمی با آنها داشته باشید. این درگیری عظیم، بخشی از آن همان است که قرآن از آن به جهاد کبیر نام برده است و مفسران، دو جور معنا کرده اند: یکی به قرآن و دیگری، عدم اطاعت. یعنی با اطاعت نکردنشان، باید با آنها مجاهدت کنیم. حال اگر بخواهیم در این میدان، اسیر دشمن نشویم، باید ما هم اقداماتی بکنیم. وگرنه به اندازه ای که کوتاهی کنیم، امر تفکیک تأخیر می افتد. به میزانی که با آنها آمیخته شدیم و داد و ستد روحی کردیم، راضی شدیم، دل دادیم و دل ستاندیم، به همان میزان کار وجود مقدس امام زمان علیه السلام سخت تر می شود. هر اندازه به ایشان اعتماد کنیم و دلبسته امری که در اختیار آنها است، باشیم و آن شود که فرمود: «لَا تُمَدَّنَ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» به همان میزان، کار برای وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله سخت

می شود. یعنی حضرت باید بار بیشتری بردارند تا این تمییز حق از باطل محقق بشود و باطل از بین برود: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» و نیز «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً». در پایان کار، حق غلبه مطلق پیدا خواهد کرد و باطل محو خواهد شد. اما نیاز به اقداماتی است که اقدام پیامبر و امام بر اساس قرآن است. یکی بر اساس تنزیل و دیگری بر اساس تأویل. لذا فرمود: ما هر اقدامی می کنیم، بپرسید که بر اساس کدام آیه قرآن است.

وظیفه دیگر به عهده ماست که اگر ما وظایف خود را ذیل آن کار بزرگی که امام انجام می دهد، انجام دهیم و همه با هم جمع شویم، کفار و شیاطین دست از سر ما برمی دارند. ولی اگر بلغزیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»، ما هم به آن طرف خط می رویم.

گریز و روضه :

السلام عليك يا ابا عبدالله. السلام على الحسين و على بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين. اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك اعدائهم اجمعين.

يا ابا محمد يا حسن بن علي ايها المجتبي يا بن رسول الله يا حجة الله على خلقه يا سيدنا و مولينا، انا توجّهنا و استشفّعنا و توسّلنا بك الى الله و قدّمناك بين يدي حاجاتنا

ای عمو تا ناله هل من معینت را شنیدم	از حرم تا قتلگاه با شور جانبازی دویدم
آنچنان دل برد از من بانک هل من ناصر تو	که آستینم را ز دست عمه ام زینب کشیدم
گرچه طفلی کوچکم اما قبولم کن عمو جان	بر سر دست تو من قربانی شش ماهه دیدم
کس نداند جز خدا کز غصه مظلومی تو	با چه حالی از کنار خیمه در مقتل رسیدم
دست من افتاد از تن، گو سرم بر پایت افتد	سر چه باشد تیر عشقت را به جان خود خریدم

لحظه ای در عاشورا پیش آمد. امام حسین علیه السلام هر چه به اطرافش نگاه کرد، دید کسی برایش باقی نمانده است. اوج مظلومیت و غربت امام حسین در همین لحظه ها آشکار شد. آمد به میدان، مقابل دشمن ایستاد. اول اصحابش را یاد کرد و آنها را صدا زد و به همه فهماند که اگر به اصحابم دستور بدهم، دوباره بلند می شوند و حاضرند در کنار من به شهادت برسند. صدا زد یا هانی، یا مسلم بن عقیل، یا حبیب و یا زهیر، یا بریر و دیگران و دیگران، فرمود: «مالی أنادیکم فلا تجیبون»؛ چرا جواب مرا نمی دهید؟ سعید بن عبدالله گفت: آقا جان دشمن

حلقه محاصره را تنگ کرده و من تحمل ندارم اینقدر جسارت دشمن را ببینم. اینکه ببینم دشمن به خیمه های شما نزدیک شده است. اجازه بدهید من نباشم که صحنه را ببینم.

پاشو و ببین آقایان تنها شده است. حضرت مانده و یک خیمه زن و کودک، در وسط یک بیابان دشمن. سپس فرمود: «هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یعیننی، هل من موحد یخاف الله فی النار». اگر مرا کمک نمی کنید: «أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله». تنها دو نفر حضرت را اجابت کردند: یکی علی اصغر بود که در خیمه ها بی قرار شد. هر چه او را از این آغوش به آن آغوش می دادند، آرام نمی گرفت. تا اینکه به آغوش حضرت آمد و سر بر دوش آقا گذاشت و ساکت شد. دیگر کسی جواب نداد و کمک نکرد. حضرت بلند بلند در میدان گریه می کرد و فرمود: به چه جرمی می خواهید خون مرا بریزید، آیا من حقی از شما را بردم؟ آیا خونی بر عهده من است؟ آیا حلال خدا را حرام کرده ام؟ حرام خدا را حلال کرده ام؟ همه گفتند: نه. فرمود: «فبیم تستحلوا دمی». جوابی دادند که آقا در میدان بلند بلند گریه می کرد: «بغضا لأبیک». جرم تو این است که پسر علی هستی و حق حیات نداری. حضرت بلند بلند برای مظلومیت امیرالمؤمنین گریه می کرد. اینجا بود که دست به شمشیر برد و جوری وارد میدان شد که همه متحیر شدند که این آقایی که تشنه و خسته و غصه دار است، چگونه اینطور وارد میدان شده است. همه فرار کردند و لشکر رو به کوفه رفت تا آن لحظه ای که: «فوقف لیستریح ساعة». همه توانشان را جمع کردند، تا سنگ باران و تیر بارانش کردند. دیگر نتوانست روی اسب بماند: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله» دیگر توان دفاع کردن از خودش را نداشت. روی زمین کربلا صورت بر خاکها گذاشته، خون از زخم های بدنش جاریست. نمی دانم چقدر این غربت و مظلومیت امام جلوه داشت. این آقا زاده دستش را از دست عمه رها کرد و به هر قیمتی بود خودش را به امام حسین رسانید. دستش را از دست داد و خودش را در آغوش عمو انداخت. نمی دانم بگویم ای کاش نیامده بود؟ داغی به جگر امام حسین گذاشتند. حمله او را هدف تیر سه شعبه قرار داد، در بین تمام شهدا، تنها دو نفر در آغوش امام حسین جان دادند. آنچه نقل شده هر دو تیر را هم حمله هدف قرار داد، یکی علی اصغر بود که روی دست امام حسین هدف تیر قرار گرفت و یکی عبدالله بن الحسن.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمه الله و برکاته